

سلسله جلسات

تصویرسازی از خدادهای صدر اسلام

باتکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

زمستان ۱۴۰۳

- ۳.....سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم
- ۳.....حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه سی، ۳ دی ۱۴۰۳
- ۳.....ادامه بررسی بیت‌هایی از بلندترین شعر جناب ابوطالب علیه السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه سی، ۳ دی ۱۴۰۳

ادامه بررسی بیت‌هایی از بلندترین شعر جناب ابوطالب علیه السلام

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۱۰

جلساتی که گذشت و بیش از ششصد، ابیاتی که جناب ابوطالب علیه السلام گفتند و اینجا به همت استاد تحلیل شد و دوستان نکته برداری کردند. خیلی اتفاقات جالبی افتاد، تا رسیدیم به قصیده مهم و طولانی حضرت ابوطالب علیه السلام؛ قصیده لامیه ایشان که این قصیده حدود صد و سی و دو بیت را شامل شد. ما الان قصیده صد و هجده هستیم و این ادامه باید پیدا کند تا صد و سی و دو. امروز اگر بتوانیم از صد و هجده تا صد و سی و دو برسیم که خیلی هم بعید نیست این قصیده به پایان می‌رسد. یک مقدار از اشعار می‌ماند که در یکی دو جلسه آینده به اتمام خواهیم رساند.

این چند جلسه اخیر به ویژه با این قصیده شریف و طولانی و فاخر، یکی از مطالب مهمی که استاد به ما یاد دادند و به آن اشاره کردند این بود که حکایت قریش، حکایت یاجوج و ماجوج در قرآن شده است، بعد از ظهور و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم. چرا می‌گوییم یاجوج و ماجوج؟ منظور دشمنی‌ها است. اولاً یک دوگانه‌هایی از پیوندها و بعد یک پیوند کلی بین دشمنان شکل گرفته است و این همان اقتضای یاجوج و ماجوج بودن در قرآن را می‌رساند و این یاجوج و ماجوج معنادار است. معنی آن فرو ریختن آرایش قبلی جامعه و شکل‌گیری آرایش جدید است و این هم، معنی خیلی خطرناک و نفس‌گیری دارد و هم معنی بشارت بخشی دارد. که آرایش آنها به هم ریخته است، با وجود و حضور حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منجر به ترکیب جدیدی در آن منطقه و شرایط شده است و این خود جای تحلیل دارد.

در این جبهه و آرایش نگاه کردیم دیدیم که هر کدام یک نقشی دارند، گاهی قبایل مثلاً بنی فلان و بنی فلان، گاهی هم اشخاص هستند که تعیین کننده هستند. این اشخاص و قبیله‌ها را استاد به اعتبار شعر بودن این ابیات و این متن، گاهی باید به سمت معنی واژگانی و دلالت نمادین آنها پیش رویم و رمزگشایی‌ها را از آن مفاهیم، اسامی را دنبال کنیم که خیلی نکات فوق العاده از این ماجرا به دست آمد و هم آرایش شکل‌گیری اینها حاصل شد.

لابلای این مباحث یکی از مواردی که استاد خیلی تأکید داشتند، لایه‌های تو در تو خویشتاوندی است، چون عمده اینها یک ترکیب خویشتاوندی از سلسله اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و قریش را شامل می‌شدند. البته بعضی از اینها بیگانه‌ها بودند که ملحق شده بودند و ناخالصی‌هایی

هم اتفاقاً به وجود آورده بودند. این بیگانگی آنها فقط بیگانگی نژادی نبود و این خود موجب یک سری مسائل خاصی شده بود. به خاطر بافت جامعه‌ای که اقتضای چنین شیطنتی را داشته باشد و چنین ناخالصی موجب اشکالاتی شده بود.

تلاش من این بود که در این ایام روی این قبیله‌ها کار کنم. اما فقط این جدول را توانستم آماده کنم. نقل تاریخ مسعودی از قبایل که خیلی مفصل بود، بیست و شش یا هفت قبیله را گفت، آنها را سعی کردم در جدول جای گذاری کنم. روی این اجداد بزرگوار که طبقات قبیله‌ها در بیاید که این هر کدام مشهورترین و مطرح‌ترین شخصی که این اجداد به آن می‌رسیدند یا ملحق به آن بودند که چه کسی بوده است که این هم خیلی جالبی بود. ولی مطالعه زیاد و مطلب کمی در آن هست که ان شاء الله بعداً تکمیل شد راجع به این موضوع صحبت می‌کنم. مگر اینکه استاد بفرمایند که با توجه به آن اسامی و قبیله‌ها کمی راجع به آن حرف بزنیم و این جدول را نگاهی بیندازیم و یا خلاصه جلسه پیش را بگویم. کدام را انجام بدهیم؟ فکر کنم خلاصه جلسه پیش را بفرمایید، چون بحث پیچیده می‌شود.

جلسه گذشته تعدادی از آیات قصیده‌ها تا بیت صد و هجده خوانده شد. با بحث قصی و بنی قصی کسانی که به جهت ساختاری به قصی می‌رسیدند، یعنی هم بنی اسد که مثبت بودند و طایفه حضرت خدیجه سلام الله علیها حساب می‌شدند و بنی عبدالدار شامل می‌شود، از این بنی قصی شروع شد و مباحث اخلاقی بود و بهانه جویی‌هایی که اینها انجام می‌دادند، در اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را تبدیل به یک عنصر نامطلوب امنیتی کنند. یعنی مسئله حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را به جای اینکه حق و باطل آن را طرح کنند بحث امنیتی شدن او را و دین را امنیتی نگاه کردند و با این کار توانستند قبیله‌ها را فعال کنند و دشمنی‌ها را تشدید و احساس خطر به وجود آورند و یک آرایشی که در ابتدای جلسه صحبت کردیم به وجود آورند.

دقیقه‌ی ۱۰ تا ۲۰

در اینجا بنی کلب به فرمایش استاد و برداشتی که از آن آیات حضرت ابوطالب علیه السلام داشتند پیکان مقابله امنیتی شدند. این بنی کلب که می‌بینید شامل بنی مروه ابن کلب و بنی عدی ابن کلب که این بنی عدی می‌شود، طایفه خلیفه دوم که قبلاً هم به شکل‌های مختلف بنی عدی که به بنی کلب می‌رسیدند به شکل دیگری تحلیل کردیم. به هر حال وقتی شما به سمت امنیتی کردن می‌برید، تمام قبیله‌ها نقش پیدا می‌کنند، آرایش می‌گیرند، احساس خطر کردند و برای نابود کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می‌روند. البته در این بین حتماً مخالفانی هم وجود داشتند و همه یکدست و یکپارچه نبودند.

از بیت صدم، استاد این گونه برداشت کردند که این بهانه و تقابل امنیتی که به وجود آوردند به تعبیر حضرت ابوطالب علیه السلام معادل کشتن بنی هاشم است. کسانی که سه سال در شعب در محاصره قرار گرفتند. اوج این جبهه‌گیری در این سه سال اتفاق افتاد. استاد این گونه فرمودند که براساس این

بیت ثابت می‌شود، همه کسانی که در شعب و حاشیه آن جان دادند از جمله حضرت ابوطالب علیه‌السلام و حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها همه در حکم شهید هستند، و به تیغ دشمنان کشته شدند و جنس کشته شدن به این تعبیر هست و این را به تعبیر حضرت ابوطالب علیه‌السلام مستند کردند.

در ادامه از بی‌طرفی یا مثبت عمل کردن بنی‌اسد، ثبات قدم اینها در این موضوع صحبت شد و این ماجرا بابتی را باز کرد تحت عنوان سرشماری موافقان توسط حضرت ابوطالب علیه‌السلام. شروع کردند از اشخاص یا قبیله‌هایی یاد کردند؛ بخشی یا بعضی که در این محاصره ظالمانه با بدنه مشرکان همراهی نکردند و این قتل مسلم بنی‌هاشم را خیلی جالب تحلیل کردند که حضرت ابوطالب علیه‌السلام در حال اجماع شکنی است و همیشه جنایتکاران گاهی برای جنایات خود احتیاج به اتمام حجت و نوعی اجماع سازی دارند. باید بروند سازمان ملل تصویب کند و بعد حمله کنند و اینکه جناب ابوطالب علیه‌السلام قدرت دارد این را خنثی کند و شگردهای ایشان در این مورد استثنائی و بی‌بدیل است. افرادی را که در حمایت شاخص بودند را نام برده باکی ندارند که نام ایشان را هم حضرت ببرد و اینها عده‌ای هستند که زیر بار شعب نرفتند و این حکم ظالمانه را نپذیرفتند. ابوطالب علیه‌السلام اینها را برجسته کرد.

استاد، گزاره بسیار مهمی را فرمودند؛ باید مراقب بود که باطل را در ریشه کنی حق مصمم نکرد. این خیلی موضوع مهمی است. از جهت ارزش حکم رانی بسیار فوق‌العاده است.

بعد از آن وارد یک سری ابیات شدیم، در این ابیات فضا عاطفی می‌شود و از جنس محبت و خوبی‌هایی که حضرت رسول صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم دارد. این ظاهراً خود حربه مهمی بوده است، جذابیت حضرت رسول صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم آن هم با تعریفی که حضرت ابوطالب علیه‌السلام روی نقاط خاص شخصیتی ایشان علامت‌گذاری می‌کند تا همه یاد بگیرند و بفهمند، به شکلی بوده است که جبهه کفر را بشکند. ایشان زیبا بود و زیبا عمل می‌کرد و هر کسی که اهلش بود می‌فهمید که آنچه پیامبر صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم می‌گوید؛ با اقلیم و قومیت و حیات این شعر تناسب دارد. دقیقاً برعکس آن رویکرد امنیتی چه می‌خواهد بگوید؟ طالع پیامبر صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم شوم است و ما داریم دچار مشکلات می‌شویم و احساس خطر می‌کنیم. اینها را ابوطالب علیه‌السلام مستقیماً با وجود حضرت، با بزرگ منشی او و سلسله‌مجدی که ایشان داشتند و میراث شکوهی که داشتند و می‌توانستند حتی این صفات را به ارث برسانند، روی اینها تأکید می‌کنند و در حین این کار و در حال طرح زدن ابوطالب علیه‌السلام از سیمای رسول خدا صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم که آنها را بلد بود و به گونه‌ای می‌گفت که حالت جانبداری نداشته باشد، در موضع یک قاضی با انصاف از منش و اعتقادات بلند رسول خدا صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم می‌گفت، نه به خاطر فامیل بودن، بلکه به دلیل منش و اعتقادات او، اطرافیان صالح او، برنامه‌های درخشانی که او دارد، از اینها شروع به گفتن می‌کرد، ولی آنچه در این قسمت و آخر و برنامه‌های حضرت ابوطالب علیه‌السلام جالب هست آینده و مدینه را ترسیم می‌کند، ادبیاتش را به این گزاره می‌رساند که ایشان شایسته تبعیت تام داشته است و می‌دانیم او نسخه‌ی تمام است و البته افسوس و دریغ می‌خورند که دیگران به این موضوع بی‌توجه هستند. تا اینجای بحث اگر استاد اخوت صحبتی دارید بفرمایید.

نکته‌ای به ذهنم رسید، به هر حال خیلی سریع بعد از جریانی که حضرت ابوطالب علیه‌السلام سخنرانی کردند، فکر کنید در یک سال بعد یا حتی کمتر به شهادت می‌رسند و اگر شما در آن زمان زنده بودید با خودتان می‌گفتید این بنده خدا هم که طرفدار رسول خدا صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم بود و این قدر رجز می‌خواند، این قدر حرف می‌زد و این قدر سخنرانی می‌کرد و این قدر به ظاهر شهادت به خرج می‌داد. این قدر حرف می‌زد این قدر سخنرانی می‌کرد و این قدر به ظاهر شهادت به خرج می‌داد، آخر امر این شد که اگر از گرسنگی و از ضعف به شهادت رسید. ببینید چقدر جبهه حق همین طور حرف می‌زنند، همین طور سخنرانی می‌کنند، اگر آن موقع بودید احساس می‌کردید که حضرت ابوطالب علیه‌السلام هم رفت و چه فایده‌ای که اگر کسی حرف بزند؟ و آخر خودش هم محکوم به علی‌الظاهر شکست باشد؟ ولی وقتی که پیش از هزار و چهارصد سال شما این آیات را بشنوید هیچ وقت شما چنین حسی را راجع به ابوطالب علیه‌السلام نمی‌کنید و می‌گویید که چقدر مردانه ایستاد و چقدر مردانه سخن گفت و چقدر بر سر ایمانش راسخ بود. بدون رو درباستی با کسی صحبت‌هایش را مطرح کرد، چقدر دنیا او را فریب نداد. وقتی نگاه می‌کنید احساس می‌کنید که این مدل زندگی است و اگر در آن زمان بودید، احتمالاً قضاوت جور دیگری نگاه می‌کردید. همین موضوع راجع به انسان‌های حق طلب امروز است که ممکن است الان یک صحبتی را بکنند و فردا به شهادت برسند. شما می‌گویید: کجا است مثلاً سید حسن نصرالله؟ که این همه حرف راجع به اسرائیل می‌زد؟ خودش رفت، ولی اسرائیل هست. بعضی وقت‌ها فریب دنیا را این طوری می‌خوریم. ابعاد یک قضیه را باید در امتدادش نگاه کرد.

دقیقه‌ی ۲۰ تا ۳۰

ابوطالب علیه‌السلام آن موقع پیروز میدان بود، هر چند به شهادت رسید و همه کسانی که حق طلب هستند در هر زمانی پیروز میدان هستند، حتی اگر به بدترین وضعی مثل مؤمن آل فرعون به شهادت برسد. به نظرم این می‌تواند برای ما سرمشق خوبی باشد، اینکه رهبری می‌فرماید که گاهی جهاد تبیین از خود جهاد در میدان ارزش او بیشتر می‌شود، باید استناد کرد به شعرهای حضرت ابوطالب علیه‌السلام و گویی حضرت ابوطالب علیه‌السلام رجعت کرده است. امروز قبل از ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارد این شعرها را برای اثبات امامت حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیان می‌کند و اصلاً داستان رجعت یک بخش مهم آن این است که خداوند به دل و قلب مؤمنان می‌اندازد که به این اشعار رجوع کنند و به این مطالب رجوع کنند و آن شخصیت را با همین هیبت و با آن حالتی که هست دو مرتبه زنده کنند. حالا باید گفت به همه کسانی که به دنبال پیروزی هستند چه کسی الان پیروز است؟ آن کسی که در آن زمان آمدند و رفتند و مقابل حضرت رسول صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم ایستادند و جبهه متحده و خشمگین را تشکیل دادند؟ یا آنها الان پیروز هستند یا ابوطالبی که امکان رجعت دارد؟ و می‌تواند حقایق او را بر سر زبان‌ها گفت و به بچه‌ها آموزش داد. شعرهای او را مشق زندگی کرد، کدام یک الان پیروز است؟ حتی در میدان ظاهر نه باطن در میدان ظاهر کدام یک پیروز هستند؟

ان‌شاءالله که از این یاد بگیریم و در بیان حق هیچ‌واهمه‌ای از کسی نداشته باشیم، از سرزنش سرزنش کنندگان مأیوس نشویم و خلاصه این جلسات تبدیل به جلسات جهاد تبیین شود. این را گفتم چون باید به هر حال از این تاریخ باید استفاده عملیاتی هم بکنیم.

این خیلی اوج بود، ولی خوب این اوج آخر بود. در اول کار ثانیه‌های اول با این شروع طوفانی بحث شروع می‌شود. ان شاء الله این ابیات را بخوانیم. بیت صد و هجده در ادامه همان ابیاتی است که وصف حضرت رسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم را می‌کند و می‌گوید که چرا ما طرفدار او هستیم؟ همان حرف‌هایی که جلسه پیش صحبت آن بود که اگر ظرفیت وجود داشت شبیه آن تعبیر حضرت رسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام که اگر ظرفیت وجود داشت، چیزی می‌گفتم که خاک پای او را سرمه چشم می‌کردید. یک چنین تعبیری را به حضرت ابوطالب علیه‌السلام داشت، که خیلی ملاحظه می‌کنم و در وصف محمد نمی‌گویم، بعد آن موقع اگر این طوری بود همه شما بلند می‌شدید مثلاً احترام بلیغی انجام می‌دادید. حالا در همان فضا و در همان سبک در نظر بگیرید.

*الم تعلموا ان ابنا لا مکذب
لدینا ولم یعی بقول الأباطل*

آیا نمی‌دانید که پسر ما، صادق و راستگو است و به سخنان پوچ و باطل هیچ بها و ارزشی نمی‌دهد؟! نمی‌دانید مگر پسر ما صادق و راستگو است، دروغ نمی‌گوید و دروغ در کار او نیست. آنکه لا مکذب است. *لدینا ولم یعی بقول الأباطل* و به سخت‌دلان پوچ و باطل هیچ بها و ارزشی نمی‌دهد. این را با یک افتخار خاصی از این بیت یاد می‌کند. این تعبیر در مورد خود حضرت رسول صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم است. هفته پیش خواندیم، حالا باز ببینیم اگر استاد نکته‌ای اضافه کنند و تثبش کنیم بفرمایید.

*رجال کرام غیر میل نماهم
الی العزآباء کرام المفاسل/المحاصل*

افراد او بخشنده و شجاع هستند که نسبشان به پدرانی بزرگوار و بخشنده می‌رسد. یعنی اینها حاصل آن پدران هستند یا فاصله آنها هستند. یعنی به معنی دنبال آنها هستند. پس یک جا در مورد رسول خدا صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم صحبت می‌کند بعد در مورد اطرافیان نجیب و کریم او حرف می‌زند ببینید. یکی از چیزهایی که شما به صورت متواتر تاریخ اسلام و حتی قبل از اسلام مشاهده می‌کنید، انصاف و شرافت‌هایی است که به واسطه افراد پیدا می‌کنند. بعضی‌ها این موضوع برایشان جا نیفتاده است، می‌گویند که گیرم پدر تو بود فاضل / از فضل پدر تو را چه حاصل؟ این نسبت‌ها یک شاخصی بودند برای حفظ صفات کریم و فضایل، یعنی خودش یک شیوه حفظ بوده است. ما اسم او را در قرآن حتی می‌توانیم تمسک بگوییم. تمسک یک حالت حفظی است که در اثر گذر زمان صفات فراموش نمی‌شوند، بلکه به سمت کمال پیش می‌روند. متأسفانه به تدریج که افکار نوگرایانه در جامعه شد. انصاف کم کم رو به فراموشی رفتند، تا اینکه الان نوع افراد به نسب‌ها کاری ندارد و این به نظر من خیلی نقطه ضعف است که شما می‌خواهید مثلاً که شما می‌خواهید مثلاً ازدواج کنید، خانواده‌ها را به هم وصلت بدهید، بگویید: شما کاری نداشته باشید، به همین دختر و پسر کار داشته باشید. ممکن است شما بگویید که یک عده متضرر بشوند، ولی در مجموع وقتی این تبدیل به یک هنجار اجتماعی می‌شود، افراد دیگر سعی می‌کنند فضایل خودشان را حفظ بکنند. سعی می‌کنند که به خود این سلسله جلیله کمال را در نظر بگیرند. ولی وقتی شما به خود افراد نگاه می‌کنید دیگر کاری ندارید پدر و مادرش کیست؟ پدر مادر و پدر مادرش کیست؟ فضایل آن پسر نوه آن حاتم طایی است، این منجر می‌شود

کم کم فضیلت‌ها فراموش شود. به نظر این تأکیدی که اینجا آمده را به فال نیک بگیریم و سعی کنیم از این به بعد این موضوع را جدی بگیریم و خودمان جزء خانواده‌های با فضیلت بشویم.

دقیقه‌ی ۳۰ تا ۴۰

سعی کنیم این فضیلت را از این به بعد یک سلسله نسب‌های بعدی خود جاری کنیم. یعنی یک کاری کنیم که صفات کمال یکی پس از دیگری به نسل‌های بعد برسد، شرافت را از خودمان به یادگار بگذاریم. وقتی که کسی نسب‌هایش تمیز و پاک و مطهر باشد اسمش شریف است.

وقفنا لهم حتی تبدد جمعهم و یخسر عنا کل باغ و جاهل

در مقابل دشمنان ایستادیم و آنها را متفرق ساختیم و سرکشان و بی‌خردان را وادار به شکست کردیم. یعنی ما در مقابل دشمنان ایستادیم و آنها را متفرق کردیم و هر چیزی که سرکشی و جاهل بود وادار به شکست کردیم.

شباب کرام غیر میل غوادِر / شبابٌ من المطالبین و هاشم کبیر سیوف فی الایادی صیقل

جوانان کریمی که شجاع و ترس هستند و از میدان جنگ نمی‌گریزند و هم‌چون شمشیرهای برانی هستند که در دستانی درخشان قرار گرفته است. صیقلی، جوانان کریم یا جوانانی از عبدالمطلبینی که و هاشمی که شجاع و ترس هستند و از جنگ فرار نمی‌کنند و خودشان شمشیرهای برانی هستند که در دستان درخشان قرار گرفته‌اند نگاه کنید، کبیر سیوف فی الایادی صیقل، به نظرم یک شاهکار اتفاق افتاده است. معمولاً آن فلز و آن شمشیر صیقلی، ولی ایشان می‌گویند آن دسته صیقلی تر است یا آن شمشیر؟ فکر کنید شمشیر صیقلی است، انسان‌های صاف و آب دیده است. الان خود اینکه در مقابل هر راهزن و کسی هستیم که از روی جهل بخواهد امنیت را به هم بزند، شمشیرهای ما آخته هست و بیرون کشیده و آماده باش است. اما افرادی که دارند شمشیر می‌زنند، افراد کینه‌ای و افراد متکبر و از خود راضی نیستند. خودشان صیقلی خوردند. یعنی دوره دیده است، آزمون برگزار کرد. دوره جوانمردی دید. این طور نبود که یک شمشیری به او بدهند و بگویند که بجنگد، بلکه او را تربیت کردند. در خطبه صد و پنجاه و یک نهج البلاغه، تعبیر به پتک می‌کنند. این شمشیر آن قدر به او خورده است که صیقل پیدا کرده است. یعنی این قدر و فتنه‌ها و تمرین‌ها برای خود داشت که صیقل پیدا کرد که یک وقت براساس هوای نفس خود شمشیر نکشد. پهلوان است، ولی فریب زور خود را نمی‌خورد. مثل اینکه یک عده عارف را جنگجو و جنگنده بار بیاورید. فی الایادی صیقل، یعنی کسانی که اهل ریاضت هستند و در حال تمرین‌های تهذیب هستند. حضرت ابوطالب علیه‌السلام دارد به این رسم خاندان مطرح می‌کند، شما ببینید که اگر ابوطالب علیه‌السلام ده فرزند یا بیست فرزند هم داشته باشد، همه حس می‌کنند که باید این گونه باشند و همین جوری هم هستند. الان فرزندان ابوطالب علیه‌السلام، مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، جعفر طیار.

حضرت ابوطالب علیه‌السلام القاء دارد. یعنی یک حرف‌هایی می‌زند و یک سیره‌ای دارد که واقعاً نمی‌شود کم گرفت و نمی‌توان به کوتاه بودن قناعت کرد.

به شدت بر آنان ضربه زدیم و جوانان ما گویی شیران درنده‌ای بودند که بالای تکه گوشت‌های شکار بودند، با این چنین ضرباتی آنان را شکست دادیم. چابکی آنها را به رخ می‌کشد.

من وقتی این شعرها می‌شنوم، احساس می‌کنم راجع به قمر بنی‌هاشم دارند صحبت می‌کنند. به نظر من اگر کسی بخواهد راجع به قمر بنی‌هاشم تحقیق کند، این ابیاتی است که شما می‌خوانید، بهترین ابیات است. چون این بزرگواران، عالمی بودند که رزمندگی جزء برنامه‌های آنها بود، ولی بر فضیلت علم آنها غلبه داشت و این تصویری که ما عموماً داریم که اینها جنگجو بودند، نه اینها جنگجو نبودند و به دلیل ضرورت شمشیر به دست گرفتند. و إلا آنها ...

فرهیخته‌هایی بودند که شمشیر به دست می‌گرفتند.

فکر کنید، امام صادق علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام بیایند شمشیر بگیرند. اما اقتضای آن دوره این‌طور بود، ولی آنها از جان و مال مردم محافظت بکنند بدون هیچ چشم‌داشتی!

این امام صادق علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام مثل جالبی بود.

بهم تعالی الاقوام عند التّطاول

ولکننا نسل کرام لسانه

ما از نسل انسان‌هایی بزرگوار و سرورانی بخشنده هستیم که اقوام در فخر و تفاخر، با تکیه بر ما بالا می‌روند. تعالی الاقوام عند التّطاول.

یک تصویری ممکن است ایجاد بشود که چقدر اینها از خود تعریف می‌کنند، بلکه این تعریف نیست، می‌خواهد بگوید که شما نباید غیر از این از ما انتظار داشته باشید. اگر کسی غیر از این موضع داشته باشد خود را کوچک کرده است. در واقع شاخص می‌دهند از این جهت که مراقب باشد، خود را ارزان نفروشید. شما از مسیر دوری آمدید، خیلی پربها هستند. خیلی‌ها روی شما سرمایه‌گذاری کردند که بزرگ شوید، روی ما خیلی سرمایه‌گذاری کردند. شما انتظار نداشته باشید ما به حرف شما باشیم. وقتی این حرف زده می‌شود یعنی، **الْيَوْمَ يَنْسُ الدِّينَ كَفْرًا**، کسی که کافر است مأیوس می‌شود.

دقیقه‌ی ۴۰ تا ۵۰

می‌گویید ببینید، او دارد قیمت خود را بالا می‌برد و می‌گوید قیمت من این نیست که تو آمدی من را با پول یا با مقام بخری! قیمت من خیلی بالاتر از این است. قیمت من تربیتی است که در طول دوران عمر شدم و قیمت این ارزش آن خیلی بیشتر است از آن است که تو بخواهی ورود پیدا کنی! اینها تعریف نیستند، اینها موضع‌گیری هستند. مثل اینکه به امریکا و اسرائیل بگوییم که ما فرزندان حسین ابن علی علیه‌السلام هستیم، ما فرزندان شهادت

هستیم. انتظار نداشته باش به خاطر تهدیدی که می‌کنید از میدان به در برویم. خیلی برای ما خرج شد تا ما این شدیم. تو که انتظار نداری که بهای همه آنچه که خرج شده است را پردازی، نمی‌توانی پردازی! حتی یک هزارم آن را هم نمی‌توانی معاوضه کنی!

سیعلم اهل الظَّنن ایی و آیهم / یغوز و یعلو فی لیال قلائل

به زودی افراد کینه توز خواهند دانست که کدام یک از ما در طی شب‌های آینده پیروز می‌شود، کدام یک از ما پیروز خواهیم شد، شبیه ضرب المثل شب دراز است و قلندر بیدار! سیعلم اهل الظَّنن ایی و آیهم / یغوز و یعلو فی لیال قلائل. نکته‌ای دارید؟

این نشان می‌دهد دشمن همیشه از روی کینه و حسد خود وارد میدان می‌شود و اساساً یکی از راه‌های تشخیص حق از باطل وجود افرادی است که حق هستند، ظنن ندارند، و به این معنی کینه ندارند و کسی که کافر است، اگر دست از کفر خود بردارد و توبه کند و استغفار کند، چون بحث مؤمن، بحث خدا است و ظننی ندارند می‌پذیرند، ولی افراد کافر اگر هم افراد مؤمن دست بردارند، کافر حتماً یک روزی به خاطر اینکه آنها یک روزی ایمان داشتند سر آنها را زیر آب می‌کنند. یعنی نمی‌تواند از خشم خود بگذرد و می‌گوید: چون این فرد یک روزی مؤمن بود شاید دوباره به ایمان خود برگردد و مؤمن بشود. حالت ظنن این‌طور است که نگه می‌دارد و به توبه‌ی شما که از ایمان برگشتید قناعت نمی‌کند و اینکه در سوره کافرون گفتند؛ شما خدای خودتان را پرستید و ما خدای خود را پرستیم، دروغ آشکاری است. چون ظنن دارد. بلافاصله بعد از اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد آن جریان بشود، او را معدوم می‌کند تا کسی به فکر عبودیت غیر بت هم نیفتد.

خیلی از این حضرات که وقتی، اول انقلابی افراطی دو آتش بودند و الان موضع عوض کردند و یکی از آنها رفته بود به دیدار یکی از این خانم‌های زندانی خارج از کشور که نسبت به نظام خیلی برزخ است، چون سابقه انقلابی داشت، به همین دلیل او را تحقیر کردند. یک جوری نشسته بودند و پا را دراز کردند که این خانم به جرم اندک سابقه خود که افراطی هم بود و عقل درست و حسابی نداشت، تحقیر بشود. این چیز خیلی عجیبی بود. این همان ظنن است. البته این ظنن با ظ هست ولی قبلی با ذ بود ولی حس می‌کنم یک معنی دارند. بله. معنی هر دو یکی است.

فایهم منی و منهم بسیفه / یلاقی اذا ما حان وقت التنازل

و کدام یک از ما در زمان فرا رسیدن جنگ شمشیرش را ملاقات می‌کند. جرأت جنگیدن پیدا می‌کند. آنجا گفت ایی و آیهم و اینجا می‌گوید؛ منی و منهم، که به لحاظ ادبی بیت صد و چ هار و صد و پنج خیلی فوق العاده هستند. باز یک نوع رجزخوانی هست که می‌گوید؛ وقتی زمان تنازل برسد و پیاده بشویم و بخواهیم، من می‌مانم و آنها و شمشیر که بین ما حکم خواهد کرد و آن وقت معلوم می‌شود که پیروز چه کسی هست؟ یک تهدید عجیب و قریب و شجاعانه است.

تنازل می شود آن وقتی که حرف چه کسی به کرسی می نشیند. تنازل را هم می شود برای پایین آمدن برای جنگ بگوییم و هم برای وقتی که حرف به کرسی می نشیند.

و من ذا یمل الحرب منی و منهم و یحمد فی الأفاق فی قول قائل

و کدام یک از ما جنگ را به ستوه در می آورد و در آفاق بر سر زبانها می افتد و حمد و ستایش می شود. توصیفی از این دارید؟ الان شما از آن طرف وصفی نمی کنید، هیچ توصیفی نمی کنید. شما دارید حضرت ابوطالب علیه السلام و همراهانشان را حمد می کنید. در حقیقت دارید مصداق بیت صد و بیست و شش را بیان می کنید. یعنی ما داریم حمد می کنیم. فی الأفاق و فی قول قائل، جزء قائلین، جزء افعیها هستیم. ما داریم او را حمد می کنیم. ولی، آن طرف مقابل را حمد نمی کنیم که خیلی خوب است که ما جزء کسانی هستیم که... یحمد، حمد می کنیم نیست، حمد می کنند است. می کنند بله دیگر.

در مورد ما حمد می کنند. یعنی تعریف ما را می کنند. ما سر زبان می افیم این جوری معنی کردید؟

بله، ما الان داریم حرکت حضرت ابوطالب علیه السلام را می ستاییم و حضرت ابوطالب علیه السلام هم دارد آن موقع همین را می گوید. می گوید ما هستیم که بر سر زبانها می افیم و ما را حمد می کنند، شما را که حمد نمی کنند.

الان این صد و بیست و شش را ببینید، همانی که من اینجا بالا اضافه کردم، فکر کردم این نیاورده است، شما این را پس و پیش کردید، فایهم منی و منهم بسیفه / یلاقى اذا ما حان وقت التنازل. این را می پسندید، قبل از، و من ذا یمل الحرب منی و منهم، باشد یا بعد از آن، فرقی ندارد؟

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

فکر کنم قبل آن باشد بهتر است.

فاصبح فینا احمد فی ارومه تقصّر عنها سوره المتناول

بزرگواری و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بالاتر از هر جایگاهی است و مقام هیچ انسانی به جایگاه و ارزش او نمی رسد. در یک متن نوشته است، آنجا من اشتباه کردم، همین سوره درست است. بزرگواری و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بالاتر از هر جایگاهی است و مقام هیچ انسانی به جایگاه و ارزش او نمی رسد. پس این را من در این متن نوشتاری سوره کنم.

متناول یعنی مثلاً آدمهای قد بلند.

قد کسی نمی رسد، هرقد بلندی کوتاه هست.

بله. سوره دارد یعنی حریم دارد. حریم آن، این هم خیلی جالب هست که برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سوره قائل است.

از سور، یک معنای خاصی درک می کند که عبارت است از ویژگی های یک فرد کسی که آن فرد را متمایز می کند. از غیر خودش و صفات خود را به خود او مختص می کند. به نحوی که گویی کسی در آن حریم نمی تواند ورود پیدا بکند. اختصاصاتی که به صورت ویژه اگر کسی را ممتاز می کند و خاص می کند، می گویند که این پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم است، با بقیه متفاوت است. به این سور این می گویند. هر کسی سور ندارد. البته همه سور دارند، نه اینکه سور نداشته باشند، ولی خیلی وقت ها آدم ها خیلی شبیه هم هستند. وقتی می گوید سور، یعنی کاملاً متمایز، کاملاً جدا، کاملاً مشخص و ممتاز، با فاصله.

کَآئِنِي بِه فَوْقِ الْجِيَادِ يَتَوَدُّهَا اِلَى مَعْشَرٍ زَاغُوا اِلَى كُلِّ بَاطِلٍ

جیاد، اسب ها را می گویند، می گوید گویی بالای جیاد در بر پشت اسب ها یقودها، هیزم گذاشت آتش روشن کرده باشید. اِلَى مَعْشَرٍ زَاغُوا اِلَى كُلِّ بَاطِلٍ. تا آن اسب ها را رم بدهید به سمت هر باطلی که صف او را بشکند و ویران کند. این را همین جوری شما ترجمه می کنید؟ این در جنگ ها متداول بوده است.

مثل اینکه یک حرکتی شروع می شود، چون حرکت می رود که بنیاد هر باطلی را به آتش بکشاند. کَآئِنِي بِه فَوْقِ الْجِيَادِ يَتَوَدُّهَا اِلَى مَعْشَرٍ زَاغُوا اِلَى كُلِّ بَاطِلٍ. این جیاد را مطرح می کنند. اسبان تازه نفس جنگی، برو، مقاوم هستند که اینها به راحتی خسته نمی شوند. گویی خود اسب ها جنگجو هستند. خود اسب جنگجو است. یک جور دیگر هم می شود گفت؛ خودش برای باطل نه، اسب های او برای باطل کافی است.

اسب او برای اینهایی که قسم می خورند به اسب حضرت عباس، این جوری می شود.

وَجَدتْ بِنَفْسِي دُونَهُ وَ حَمِيَّتَهُ وَ دَافَعَتْ عَنْهُ بِالذَّرِي وَالْكَلاَكِلِ

با جانم محافظ و نگهبان او شدم و با گردن و سینه و تمام اعضايم از او دفاع کردم.

این خیلی مهم است که حضرت ابوطالب عليه السلام این طوری مطرح می کند. این مطلب در آن زمان خیلی زشت بود. یعنی یک موقعی شما، یعنی الان خیلی ها ... جلوی آنها نمی کنند، آرزوی آن را می کنند ...، حقی را نمی گویند. شهادتی را نمی دهند، اگر یک نامه درست امضا نمی کنند، این معادل طرد از همه نظام آن زمان بوده است، یعنی وقتی می گوید؛ من خودم دارم این کار را می کنم که، وَجَدتْ بِنَفْسِي دُونَهُ وَ حَمِيَّتَهُ / دَافَعَتْ عَنْهُ بِالذَّرِي وَالْكَلاَكِلِ.

بزرگ تر که نباید بیاید از کوچک تر، از بچه برادر خود، مثلاً این جوری حمایت کند، عجیب تر همان بحث یوم النذار است. یوم انذار هم همین جوری است.

یک موقع این حرف ها، بورس می شود. یک موقعی الان اگر شما بگویید وقتی کسی طرفداری از رهبری می کند، این برای او محبوبیت نمی آورد. در حوزه ی محبوبیت نیست، در حوزه ی ضرر است، آنجایی که شما حرف بزنید و به ضررت تمام بشود.

ولا شك ان الله رافع قدره/ امره

و معلمه في الدنيا و يوم التخاذل

بدون تردید خداوند در دنیا و قیامت ارزش و مقام او را بالا می‌برد. شک ندارم که خدا قدر او را بلند می‌دارد یا امر او را بلند می‌دارد و او را در دنیا و روز تخاذل که قیامت باشد که کافر دچار خذلان می‌شود، کسی به داد او نمی‌رسد، او بلند و بلندمرتبه می‌شود، بالا می‌رود.

دقیقه‌ی ۶۰ تا ۷۰

كما قدری فی الیوم و الامس جدّه

و والده رؤیاه/ رؤیاهما من غیر آفل

همان‌طور که امروز و دیروز جد و پدر او به من نشان داده شد و دیدن او برای من پایانی ندارد، همواره او را می‌بینم.

این را این‌جوری ترجمه کرده است. همان‌طور که امروز و دیروز جد و پدر او به من نشان داده شد و دیدن او برای من پایان ندارد. حدس من این است که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که به دنیا آمد، من به چشم خودم دیدم که جد او و پدر او چه مرتبه‌ی بلندی پیدا کردند و این برای من اصلاً خیلی تمام شده و قاطع است. یا مثلاً می‌گوید من خواب این را دیده بودم که با وجود او جدش و پدرش چه مرتبه‌ی بلندی پیدا می‌کنند. آن قطعه شعر بود که بحث کاهن مطرح شد و خوابی که حضرت دیده بود، که قبلاً صحبت کردیم، نمی‌دانم شما کدام را می‌پسندید، شاید هم یک مورد سومی بگویید؟

اینکه تعبیر شدنی نیست، شنیدید می‌گویند که این خوابی است که تعبیر شده است که اصطلاح است. یک خوابی هست که تعبیر می‌شود، اما این رؤیا تعبیر شدنی نیست. چرا می‌گوید رؤیا؟ برای اینکه از قبل گفته بودند و این نوید را داده بودند. اما رؤیا را اینجا به کار می‌برند از این جهت که مثل اینکه آرزویی برای عبدالمطلب علیه‌السلام و پدران او بوده است. مثل اینکه آرزویی بود برای عبدالمطلب علیه‌السلام و پدران آنها و این را مرتب ...، یعنی این آرزو مرتب گفته شده است. نسل اندر نسل آرزو گفته شده بود. این بزرگی که در خود جد ایشان و پدر ایشان هم همین بزرگی نمایان بوده است. روایی است که تعبیر شده و وقتی می‌گوید تعبیر شده یعنی محقق شده است.

و بالسائحين لا یدوقون قطرةً

لربهم و الراتکاتِ العوامل

به انتها رسیدیم بیت آخر بود. و بالسائحين منظور کسانی که در مسیر و در سیر و سفر و اینها هستند و در مسیری قرار می‌گیرند که هیچ قطره‌ای کامشان را تر نکرده است. مثلاً دچار مضمیقه‌ی بی‌آبی شدند. قطرةً لربهم و الراتکاتِ العوامل، من برداشتم این است که کسانی که حسرت دیدار او را داشتند و تشنه‌ی این بودند که ادامه‌ی همان جد و پدر است یا خیلی‌های دیگری مثل آنها که حسرت دیدن این پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داشتند و اجل هم به آنها مهلت نداده است. نمی‌دانم شما هم چنین برداشتی دارید؟

بله. این هم خوب است. یعنی یک عده‌ای دنبال این شخص بودند و لا یدوقون قطرةً لربهم، مثل این است که گفتند ما مثلاً تا او را نبینیم لب به قطره‌ای نمی‌زنیم. من الراتکاتِ را نمی‌دانم الراتکاتِ بگذارید ببینیم معنی آن چه می‌شود؟

لرَبِّهِمْ وَالرَّاتِكَاتِ الْعَوَامِلَ، خیلی عجیب غریب است. این کلمه به چشم من هم نیامد، با این بیت غافلگیر شدم. شاید الرَّاتِكَاتِ همان راکبات هم باشد. مثلاً چون اینها سائج هستند، یعنی مثلاً قطره‌ای ننوشند و از اسب هم پایین نیایند. مثلاً یا دست از جستجو برندارند، نمی‌دانم یک چنین چیزی حسی به ذهن من می‌رسد. این قصیده تمام شد، فرمایش خود را بفرمایید.

در داستان حضرت موسی علیه‌السلام و خضر علیه‌السلام یک تعبیری از حضرت موسی علیه‌السلام دارد به جوانی که با آنها هست که آن تعبیر خیلی تعبیر عجیبی است که حضرت موسی علیه‌السلام طبق چیزی که مطرح می‌شود، ایشان اواخر عمر ایشان می‌شنوند که در یک جایی یک مرد خدایی هست که یک سری خصوصیات خاصی برای او نقل می‌کنند، تصمیم می‌گیرد که این بنده خدا را ببیند، وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾^۱. یعنی دست از جستجو بر نمی‌دارم تا به محل تلاقی دو، مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ، نشانه‌ای بود که قرار بود آن بنده خدا را بتواند پیدا ... بکنند، تا به تلاقی دو دریا برسند. حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا، یعنی دست از این کار برنمی‌دارم.

خیلی زمان طولانی یک عمر بگذرد. هر چند که سال‌های زیادی طول بکشد. لَا بَشِيْنَ فِيْهَا أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾^۲.

أَمْضِيَ حُقُبًا، عمرم تمام می‌شود تا اینکه ...، این حس رؤیت انسان کامل، برای ما باید چنین حسی داشته باشد. مثلاً درست است که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را نمی‌بینیم. ولی حس ما باید این طور باشد. یعنی این طور باشد که اگر بفهمیم و نشانه‌ای به ما بدهند که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مثلاً فرض بگیرید در یک جای دنیا هست ما حرکت کنیم به آن سمت، هر چند که دیگر برنگردیم. حالا یک عده‌ای بودند نسبتشان با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این طور بود. یعنی بعضی شخصیت‌ها هستند که باید آدم نسبت به آنها این طور باشد، نه اینکه در اصل این طور باشد، باید این طور باشد که حرکت کنند و از حرکت باز نایستند تا به آنها برسند. هر چند که، أَمْضِيَ حُقُبًا، یعنی امکان بازگشت هم نداشته باشند.

دقیقه‌ی ۷۰ تا آخر

ما این قصیده که طولانی‌ترین قصیده و حجم عمده‌ی شاید یک سوم، یا یک کسر مهم از قصیده‌های حضرت ابوطالب علیه‌السلام بود تمام شد. تصویر کلی دارید؟

به نظر من این قصیده در اواخر عمر شریف حضرت ابوطالب علیه‌السلام گفته شده است و شاید بشود گفت که جزء آخرین قصیده‌هایی بوده است که ...، من می‌توانم بگویم که اگر قرار باشد ما برای حضرت ابوطالب علیه‌السلام وصیت نامه‌ای در نظر بگیریم، بهتر است این قصیده را به عنوان وصیت نامه حضرت ابوطالب علیه‌السلام در نظر بگیریم. اعلام مواضع، او نمی‌خواهد تاریخ بگوید، او می‌خواهد مواضعی را روشن بکند، بعد سیر دارد. کاملاً از مخالفت‌ها و معاندت‌ها شروع می‌شود بعد به موضع‌گیری خود ایشان می‌رسد. بعد به یعنی یک بخشی که در موضع‌گیری است، خود آن چند

^۱ سوره مباحه که کهف

^۲ سوره مبارکه نبا

بخش می شود. یعنی شما می توانید این قصیده را فصل بندی بکنید، به شکل یک وصیت نامه می شود، فصل بندی کرد. حضرت ابوطالب علیه السلام می شود گفت یک بیانیه داده است. یک منشور داده است، یک منشور حمایت از امام داده است. اگر بگویید وصیت نامه درست است، شما بگویید منشور حمایت از امامت درست است، شما بگویید که جهاد تبیین باز درست است، شما بگویید که در یک زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بدترین شرایط بوده است. رسم و رسوم جهاد تبیین را گفته است. یعنی اگر ما از همان اول این شعر شروع کنیم شیوهی جهاد تبیین را خیلی راحت می توانیم در بیاوریم. یعنی باید اول شخصیت شناسی بکنیم، بعد موقعیت افرادی که در صف دشمنان هستند، یکی یکی هویت را مشخص کنیم، به همین ترتیب جهاد تبیین می شود. یعنی جهاد تبیین صرف یک سخنرانی نیست، نشان دادن ماهیت کفری است که در صحنه و عرصه و میدان ظهور پیدا می کند. کما اینکه خصوصیت ایمانی است که در موقعی در صحنه ظهور پیدا می کند که همه چیز بر علیه او است و نه همه چیز به نفع او است، جهاد تبیین این طور است و ما می توانیم از سه منظر این اشعار را مورد مطالعه قرار بدهیم، یکی وصیت نامه است، یکی منشور حمایت از امامت است. چون الان رسول اینجا به عنوان امام جامعه دارد مطرح می شود و سوم به عنوان جهاد تبیین است. اگر کسی خواست می تواند فصل بندی کند شعر را بررسی کند و این را اعلام کند. به نظر من می رسد که اگر یک چنین اتفاقی بیفتد حتی فقط برای همین قصیده، نه برای کل قصیده ها، همین زنده بشود، به نظر من خیلی حضرت ابوطالب علیه السلام دعا می کنند و جزء کسانی هستیم که جزء پیش بینی های حضرت ابوطالب علیه السلام خواهیم بود.

زمان جنگ کسانی که تحلیل می کردند خیلی مدل تحلیل ها فرق می کرد، آن موقع هم صحبت از منافقین و اینها بود، ولی گویی یک مدل داشت. مثلاً شما می فهمیدید عناصر مختلف وجود دارد. مثلاً این دارد این کار را می کند، آن یکی دارد آن کار را می کند، وقتی تحلیل می کردند این رزمنده هایی که حالا ما می دیدیم در پایگاه بسیج، آن قدیم ها را دارم می گویم، شما که نسل عقب تر هستید با آنها زندگی کردید، خودتان هم چنین چیزی را داشتید، ولی دقت کردید الان تحلیل ها خیلی فاصله گرفته است از مدل تحلیل های ابوطالبی، یعنی وقتی شروع می کنند گفتن گویی اصلاً مدل و کلاسش عوض شده است. شما در تحلیل متوجه صف بندی اصلاً نمی شوید، چیز عجیبی است. یعنی فقر ما از ادبیات حضرت ابوطالب علیه السلام در حالی است که یک دوره ای شاید بیشتر آن را داشتیم و حالا احیای آن خیلی مهم می شود.

تدریس به چشم انتظار

در استفاده از متن جلسات لطفا به موارد زیر توجه شود :

- فایبل پیاده جلسات صرفا جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می باشد و نمی تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفا از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین ، خودداری شود.
- فایبل متن جلسات "صرفا" برای اعضای کانال می باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت ،لطفا به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشر عمومی متن جلسات و بهره مندی از منافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان